

دیوان

علامه شهید سید اسماعیل بلخی



اکبرزاده

دکتر سیده

تصحیح و

دیوان

علامه شهید سید اسماعیل بلخی

مقدمه، تصحیح و ویرایش از دکتر سیده شکوفه اکبرزاده

ادبیات ۳

انتشارات بنیاد اندیشه

۱۳۹۷

| | |
|-------------------------|--|
| سرشناسه: | بلخی، علامه شهید سیداسماعیل، ۱۲۹۹-۱۳۴۷ |
| عنوان و پدیدآورنده: | دیوان علامه شهید سیداسماعیل بلخی، سیداسماعیل بلخی، مصحح دکتر سیده شکوفه اکبرزاده |
| مشخصات نشر: | چاپ اول، کابل، انتشارات بنیاد اندیشه، تابستان ۱۳۹۷ |
| مشخصات ظاهری: | رقعی، ۵۵۰ صفحه |
| موضوع: | ادبیات، شعر |
| شابک: | ۶-۲۹-۶۳۵-۹۹۳۶-۹۷۸ |
| ISBN: 978-9936-635-29-6 | |



.....

دیوان علامه شهید سید اسماعیل بلخی (ره)
 مقدمه و تصحیح: دکتر سیده شکوفه اکبرزاده
 ناشر: انتشارات بنیاد اندیشه
 ویراستار: دکتر سیده شکوفه اکبرزاده
 صفحه‌آرایی و طرح جلد: هادی مروج
 چاپ و صحافی: کاج
 نوبت چاپ: اول، تابستان ۱۳۹۷، کابل
 شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه
 قیمت: ۴۷۰ افغانی
 شابک: ۶-۲۹-۶۳۵-۹۹۳۶-۹۷۸
 ISBN: 978-9936-635-29-6

آدرس مرکز پخش: کابل، سرک دارالامان، سرک اول، خانه ۸، بنیاد اندیشه

شماره تماس: ۰۷۸۸۳۱۱۵۲۴

حق چاپ اول برای ناشر محفوظ است و
 چاپ‌های بعدی مشروط به رضایت مصحح است.

یادداشت ناشر

حداقل در طی یک دهه اخیر، صنعت چاپ و نشر کتاب در افغانستان رو به رشد بوده است؛ این بهبودی را هم می‌توان در نوع کتاب‌آرایی دید و هم در کیفیت چاپ و این جای بسی مباحثات است. اما چیزی که این بازار را مغشوش ساخته است، عدم نظارت رسمی نسبت به کیفیت چاپ محصولات فکری و فرهنگی است؛ هر بنگاه نشراتی دیدگاه ارزشی-کیفی خاصی برای خودش تعریف کرده است. این مسأله هرچند به نحوی سوار بر بال آزادی بیان است؛ اما پی‌آیندش گاه چاپ آثاری است که از نگاه کیفی، بافت ساختاری، زبان و قدرت محتوایی ضعیف به نظر می‌رسد. انتشارات بنیاد اندیشه با توجه به این کم‌وکاستی‌ها، گام به میدان نشر گذاشته و سعی دارد، علاوه بر حمایت نیروهای پژوهشگر و فرهنگی و چاپ آثارشان، نگاه کیفی، از لحاظ فرم و محتوا نسبت به آثار پژوهشی و آفرینشی، داشته باشد.

از سوی دیگر، در دهه‌های پر شر و شور و گذشته تاریخی نابسامان این آب‌و‌خاک، آثار بسیاری در زمینه‌های تاریخ، ادبیات و مباحث فکری خلق شده و بار تحولات و درد و رنج این ملت را در سینه دارند، تحولات و رنج‌هایی که همزاد و دوشادوش انسان افغانستانی حرکت کرده و با قلم و فکر نسل‌های گذشته و امروز، میراث تلخ نسل‌های آینده شده‌اند. اما بسیاری از همین میراث خلق‌شده در دهه‌های گذشته در پستوها مانده‌اند که کم‌کم در غبار شتاب‌آلود زمانه گم می‌شوند؛ آثاری که نمی‌دانیم برای خلقتش چه خون دل‌هایی خورده شده است و چه رنج‌هایی

تحميل. انتشارات بنیاد اندیشه بر این است که نگاه ویژه‌ای نسبت به چاپ این گونه آثار داشته باشد و از اولویت‌های خودش تعریف کند. امید است که مورد قبول طبع خوانندگان و پژوهشگران افتد.

انتشارات بنیاد اندیشه
کابل، تابستان ۱۳۹۷ شمسی

فهرست مطالب

مقدمه

| | |
|---------|--------------------------------|
| ۲..... | زندگینامه..... |
| ۱۹..... | آثار علامه بلخی..... |
| ۲۲..... | سرنوشت اشعار..... |
| ۲۷..... | دیوان شهید سید علامه بلخی..... |
| ۲۹..... | نسخه‌شناسی..... |
| ۳۵..... | حواشی اشعار..... |
| ۳۹..... | شیوه تصحیح..... |
| ۴۳..... | تصاویر..... |
| ۵۵..... | کتاب‌نامه..... |

دیوان علامه شهید سید اسماعیل بلخی (ره)

| | |
|----------|------------------------------------|
| ۵۹..... | غزلیات..... |
| ۳۳۹..... | قصاید..... |
| ۴۴۱..... | ترجیع‌بندها..... |
| ۴۶۷..... | قطعات، دوبیتی‌ها و تک‌بیتی‌ها..... |
| ۴۷۳..... | مسمطها..... |
| ۵۱۳..... | مثنویها..... |

فهرست اشعار

| | |
|-----|-------------------------------|
| ۵۲۳ | غزلیات |
| ۵۳۱ | قصاید |
| ۵۳۲ | ترجیع‌بند |
| ۵۳۲ | قطعات، دوبیتی‌ها و تک‌بیتی‌ها |
| ۵۳۲ | مسمطها |
| ۵۳۵ | مثنویها |

فهرست اعلام

| | |
|-----|--------------------|
| ۵۳۴ | نام اشخاص |
| ۵۳۹ | نام کتابها و مجلات |
| ۵۴۰ | نام جایها |

مقدمه

تصحیح متون یکی از شاخه‌های مطرح تحقیق و پژوهش در زبان و ادبیات فارسی است. چه بسا کتابهای مشهور و آشنایی که بعد از سالها توسط مصححی تصحیح می‌شود و دریچه‌ای نو از آن کتاب به خوانندگان عرضه می‌گردد. پیشرفت علم و فناوریهای جدید در بهبود تصحیح متن نقش بسزایی دارد.

علامه بلخی شاعر و مبارز نام آشنای کشور افغانستان یکی از کسانی است که در عصر حاضر زندگی داشته شعر و اندیشه ناب او افراد زیادی را جذب کرده است. اما زندگی سخت و محنت‌بار بلخی هرگز به او اجازه نداده تا آثارش را به طور منظم در اختیار علاقه‌مندان قرار دهد. شهادت زود هنگام بلخی، اوضاع نا به سامان و جنگهای پی در پی در افغانستان و مهاجرت مردم نیز عواملی بوده‌اند تا آثار بلخی به راحتی در دسترس مردم قرار نگیرد. پراکندگی آثار بلخی و خوانش نادرست اشعار نیز از معضلاتی است که تألیفاتی او به صورت مکمل و درست به دست یارانش نرسیده است.

مادر این کتاب ضمن تحریر مختصر احوالی از زندگی علامه شهید سید اسماعیل بلخی، به معرفی آثار او پرداخته و اشعارش را تا جایی که دست‌نویسهای آن در اختیار ما بوده است تصحیح کرده‌ایم و امیدواریم در آینده بتوانیم این مجموعه را کاملتر کرده

دین خود را به علامه شهید ادا نمایم.

زندگینامه

سید اسماعیل بلخی فرزند سید محمد در سال ۱۲۹۹ ه.ش در قریه سرپل بلخاب دیده به جهان گشود (تصویر شماره ۱). به گفته خودش: «یک و نیم سال بیشتر نداشتم که مادرم از دنیا رفت من در بغل مامایم (آیت الله سید حیدر نجفی شمشیری) بودم. خوشه انگوری به دستم داده بود و پیشاپیش تابوت مادرم می‌رفتم» (نقل از مرحومه خدیجه بلخی).

سید اسماعیل دوران طفولیت را تا سن ۵ سالگی در کنار برادر بزرگش سید ابراهیم و خواهرش رقیه با حمایت پدر در قریه سرپل می‌گذراند. نبوغ فرزندان و نبود امکانات لازم برای شکوفایی بیشتر آنها، پدر را که فردی روحانی و آگاه به مسائل دینی و علمی بود بر آن می‌دارد تا همراه فرزندان به شهر مزارشریف و سپس کابل مهاجرت کند. اما در آن زمان، این دو شهر نیز مکان مناسب برای رشد و نمو فرزندان نابغه سید محمد نبودند. بنابراین سید محمد همراه با فرزندان خود عازم شهر مشهد در ایران می‌شود و در آنجا سکنا می‌گزیند. هنگام ورود به مشهد، سید اسماعیل فرزند کوچک خانواده شش سال سن دارد.

مدتی بعد سید محمد دخترش رقیه را به عقد یکی از سادات پساکوه در می‌آورد و خود همراه با پسرانش در مدرسه بالاسر امام رضا در مشهد به تحصیل علم می‌پردازد. رقیه در سنین جوانی رحلت می‌کند و تنها یک فرزند پسر با نام سید رضا به یادگار می‌گذارد. سید رضا نیز در دهه هفتاد وفات می‌کند دو دختر و دو پسر از او به جا مانده است.

سرنوشت ابراهیم بهتر از خواهر نیست. او که مانند برادرش سید اسماعیل دارای نبوغ بوده در سن هجده سالگی به درجات بالای علمی رسیده است و در حوزه علمیه مشهد تدریس می‌کند بر اثر مریضی در همان سن کم از دنیا رخت برمی‌بندد. و در

باغ وحدت مشهد به خاک سپرده می‌شود.

داغ درگذشت خواهر و برادر جوان هرچند برای سید اسماعیل که کودکی بیش نیست سنگین تمام می‌شود اما به وصیت برادر گوش می‌سپارد و با جدیت وافر شروع به فراگیری علوم مختلف می‌کند. او از محضر استادانی چون آیت الله میرزا محمد کفایی، شیخ محمد تقی ادیب نیشابوری، آیت الله علی اکبر نهاوندی، علامه آقا بزرگ، آیت الله سید صدرالدین صدر و آیت الله حاج شیخ هاشم قزوینی بهره‌مند می‌شود. همه استادان بلخی او را فردی نابغه و دارای استعداد فوق‌العاده می‌دانند.

علاقه سید اسماعیل به ادبیات به حدی بوده است که به گفته خودش: «سوالات بسیار و گوناگون من از استاد ادیب نیشابوری باعث شده بود که او مرا بسیار دوست بدارد لذا در اوقات بیکاری دست مرا می‌گرفت و می‌گفت: «از من سوال کن تا جواب بدهم». و همان پرسش و پاسخها بود که مرا در زمینه ادبیات به اینجا رسانید» (اکبرزاده، ۱۳۷۹: ۲).

پیشرفت علمی سید اسماعیل از یک‌سو، جهان‌بینی وسیع و درک سیاسی او از سوی دیگر موجب می‌شود تا برای آشنایی با مردم سایر کشورها و تبلیغ امور اسلامی همراه با تعدادی از طلبه‌ها در سال ۱۳۱۴ ه.ش به قفقاز برود. سید اسماعیل و دوستانش به محض ورود به قفقاز توسط پلیس دستگیر و مدت سه شبانه روز تا کمر در آب، زندانی و به ایران بازگشت داده می‌شوند.

شور و شوق انقلابی سید اسماعیل آرام نمی‌گیرد. چند ماه بعد یعنی در سرطان ۱۳۱۴ ه.ش، وقتی رضاشاه طرح کشف حجاب را مطرح می‌کند با وجود سن کم، در قیام مسجد گوهرشاد به عنوان سخنران سهم می‌گیرد و بعد از حمله نیروهای شاهی به مسجد گوهرشاد و قتل عام مردم، همراه با پدر و مرحوم بهلول گنابادی بعد از دو روز مخفی شدن در خانه یکی از دوستان، مخفیانه از مشهد خارج و به سوی هرات در افغانستان حرکت می‌کنند.

سید اسماعیل و پدرش سید محمد به محض ورود به هرات در تکیه میرزا خان

حجره‌ای اختیار می‌کنند و آنجا ماندگار می‌شوند. علامه بلخی در سن پانزده سالگی کتاب فلسفه الاحکام را در این مکان می‌نویسد.

سال ۱۳۱۵ سید اسماعیل بلخی در شهر هرات ضمن تحصیل فلسفه و عرفان نزد علامه شیخ محمد طاهر قندهاری و آغاز مطالعات وسیع در این مباحث، دومین کتاب خود یعنی زنبیل را درباره اصول دین از منظر فلسفه و عرفان در سن ۱۶ سالگی به رشته تحریر در می‌آورد (بلخی، ۱۳۸۱: ۲۵). او در این زمان با نگرش در شیوه اهل منبر در هرات به این موضوع پی می‌برد که سخنرانهای علما، عاری از هرگونه بینش سیاسی است بنابراین با روحیه انقلابی و سخنان ارزنده و کلام گیرایی که دارد به زودی به عنوان واعظ و سیاستمدار در بین مردم هرات جایگاه ویژه‌ای باز می‌کند. دخالت او درباره اوضاع و مسائل سیاسی کشور موجب تعقیب او از سوی عوامل دولت می‌شود. عده‌ای از محافظه‌کاران هرات از او فاصله می‌گیرند اما نسل جوان و تحصیل کرده بیش از پیش به او گرایش می‌یابند.

در سال ۱۳۱۶ علامه بلخی همراه با پدر از طریق بندر کراچی پاکستان و بندر بوشهر ایران، عازم عتبات عالیات می‌گردد. در اولین فرصت حضور در عراق، شهر نجف اشرف در صحن مطهر حضرت علی همچنین در حوزه علمیه نجف به ایراد سخن می‌پردازد. مرحوم شیخ محمد علی مدرس افغانی که در آن موضع حضور داشته است می‌گوید: «با اینکه علامه بلخی کوچک بود و به نظر ۱۲-۱۳ ساله می‌آمد در جمع طلبه‌ها و اساتید حوزه نجف سخنرانهای عالمانه و جذابی می‌کرد به طوری که همگی از جرأت و دانش و قدرت بیان او در آن سن و سال به حیرت می‌ماندند» (شجاعی، ۱۳۸۳: ۲۷).

سید اسماعیل بلخی مدت زیادی در عراق نمی‌ماند به مصر و دانشگاه الازهر می‌رود. نبوغ و تفکرش باعث تعجب و تحسین علمای مصری می‌شود به گرمی از او استقبال می‌کنند. مدتها سخن او بر سر زبانها می‌افتد.

از مصر برای حج عمره با پدر خود به سرزمین عربستان رهسپار می‌شود بعد از

اعمال حج به سوی افغانستان و شهر هرات باز می‌گردد. کل سفر او مدت شش ماه به طول می‌انجامد.

با بازگشت به هرات به خوبی مورد استقبال مردم قرار می‌گیرد. این بار مردم هرات او را شناخته‌اند و به گرمی از او پذیرایی می‌کنند. این استقبال و توجه مردم به بلخی، حساسیت حکومت را دو چندان می‌کند طوری که ضمن ممنوع الخروج کردن بلخی از هرات، او را به شدت تحت نظر می‌گیرند.

یک سال بعد؛ یعنی ۱۳۱۷ه.ش، بلخی جوان به تشویق دوستان و اطرافیان تصمیم با ازدواج می‌گیرد و با صلاح‌دید بزرگان به خواستگاری آمنه دختر مرحوم رحم خدا خان می‌رود. رحم خدا خان از تجار مشهور هرات محسوب می‌شود و اصالتاً کابلی و خانمش اهل قندهار است. رحم خدا خان حدود نه ماه قبل از ازدواج بلخی به رحمت خدا رفته و سرپرستی فرزندانش را خواهرزاده‌اش غلام‌رضا خان که از بزرگان هرات است بر عهده دارد. سید اسماعیل بعد از صحبت با آمنه و خانواده‌اش، با دختر رحم خدا خان ازدواج می‌کند. عروسی آنها در کمال سادگی و با کمترین امکانات صورت می‌گیرد. اولین فرزند این زوج جوان سید علی‌رضا مشهور به سید علی آقا در سال ۱۳۱۸ه.ش، به دنیا می‌آید. بلخی جوان در این سالها ضمن تکمیل دروس حوزوی، به تدریس برای طلاب جوان مشغول می‌شود ضمن آنکه از منبر به عنوان سکوی مبارزه غافل نمی‌شود و از آن طریق، روحیه انقلابی را در جوانان هرات تشدید می‌کند.

طرفداران اندیشه و تفکر بلخی روز به روز زیادتر می‌شوند اما بلخی به این اکتفا نمی‌کند هدف او تنها آگاهی مردم هرات نیست بلکه خواست او آگاه کردن تمام مردم افغانستان است. بنابراین در سال ۱۳۱۹ه.ش، همراه با پدرش سید محمّد از مسیر میمنه به سوی مزار شریف و بلخاب حرکت می‌کند سپس از راه هزاره‌جات به کابل و قندهار رفته به هرات باز می‌گردد. در تمام مسیر با بزرگان مناطق مختلف و جوانان صحبت می‌کند مشکلات آنها را در می‌یابد. اهداف مبارزاتی خود را شرح می‌دهد.

آنها را به وحدت و همبستگی ملی فرا می خوانند و از تعصب و تفرقه باز می دارد. با وجود کوتاه بودن این سفر دوستان زیادی پیدا می کند که بعدها در مبارزات با او همگام می شوند.

سید اسماعیل بعد از برگشت به هرات در سال ۱۳۲۰ ه. ش، با مصیبت بزرگی مواجه می شود پدرش سید محمد که در تمام این دوران پرشور زندگی، حامی و مددکار بلخی بوده است به رحمت حق می رود. او را در کنار مزار سلطان عبدالواحد شهید در هرات دفن می کنند و سید اسماعیل مبارزات خود را با تشکیل «حزب ارشاد» در سال ۱۳۲۲ ه. ش، اعتبار بیشتر می بخشد. از اعضای برجسته حزب ارشاد می توان از عبدالغفار بیدار، سرور جويا، آخوندزاده و برادرش، لطیف سرباز، سید حیدر شاه قطب، سید فضل الله معروف به میرآقا هراتی، علی اصغر بشیر، ملا عبدالحسین منجم پاشی و عده دیگر از بزرگان و جوانان فهیم و آگاه هرات نام برد. این حزب که بر اساس مبارزات عدالت خواهی و انسجام مردم و پرهیز از تعصب پایه گذاری شده است نه تنها در هرات بلکه در سایر شهرهای افغانستان گسترش می یابد. طوری که طی دو ماه بالغ بر دو هزار و پانصد نفر عضو آن می شوند. تداوم این حرکات انقلابی و حمایت همه جانبه مردم از بلخی جوان، باعث می شود تا جاسوسان دولت هر لحظه گزارش او را به مرکز برسانند و حکومت از وجود این طلبه جوان و دارای سن و سال کم در هراس باشد. بنابراین از طرق مختلف گل احمدخان والی هرات را تحت فشار قرار می دهد تا مانع نشستهای بلخی با مردم شود. اما وجود دوستان بلخی در ادارات و خبردار شدن او از نقشه های حکومت، هر بار دسیسه آنها را بر هم می زند.

در سال ۱۳۲۳ ه. ش، برای اصلاح قانون انتخابات و آزادی کاندید شدن مردم عادی تلاش می کند و دست از مبارزه بر نمی دارد. همچنین در این سال با آیت الله رئیس در راه بازگشت او از عتبات عالیات در شهر هرات ملاقات و همراه با ایشان اقدام به ساخت یک مسجد، حسینیه و مدرسه می کند.

فعالیت سید اسماعیل و ازدیاد روز به روز مریدانش از یکسو، تماسهای پی در

پی طرفدارانش از شهرهای دیگر از سوی دیگر، حکومت را به وحشت می‌اندازد. در نهایت تصمیم می‌گیرند برای جدایی بلخی از دوستانش او را به دیار بلخ و مزارشریف تبعید کنند. در این هنگام بلخی همراه با خانواده‌اش در حالی که خدیجه دختر بزرگش نیز در هرات تولد یافته است مجبور به مهاجرت به مزارشریف می‌شوند.

بلخی برای ریاست حزب ارشاد، سید حیدر شاه قطب را معرفی می‌کند و اعضای حزب به فعالیت مجدانه خود همچنان ادامه می‌دهند. حزب ارشاد از مهمترین و فعالترین احزاب آن دوران مملو از خفقان محسوب می‌شود.

خانواده بلخی در سال ۱۳۲۴ ه.ش، به دستور حکومت، شهر هرات را ترک می‌کنند در حالی که از دحام عظیمی در راه آنها ایجاد شده است. مردم هرات ملتسمانه خواهان ماندن آقای بلخی هستند اما سید اسماعیل به اهداف بالاتر و آگاهی و انسجام مردم سایر مناطق افغانستان نیز می‌اندیشد بنابراین سید حیدر قطب را به عنوان رابط خود با مردم معرفی می‌کند و مردم آگاه و مبارز هرات را ترک می‌گوید.

سید اسماعیل و خانواده‌اش ضمن آنکه در حلقه نظامیان قرار دارند و به شدت از آنها مراقبت می‌شود از راه میمنه وارد مزارشریف می‌شوند. یک روز ماندن در میمنه باز هم بر طرفداران او می‌افزاید و بلخی بدون هراس از نظامیانی که او را تحت نظر دارند به ارشاد و راهنمایی مردم می‌پردازد. به دستور حکومت او را سریع به مزار می‌آورند و بیش از پیش در محاصره افراد دولتی قرار می‌گیرد.

روحیه عدالت‌خواه و وحدت‌جوی بلخی و آشنایی قبلی مردم با او در سفر قبلی‌اش باعث می‌شود بسیار زود میدان دور او جمع شوند. و روحیه انقلابی در مردم مزارشریف شدت یابد.

بلخی در سال ۱۳۲۵ ه.ش، به دعوت آیت‌الله رئیس و دیگر بزرگان مناطق مرکزی، سفری به یکه‌ولنگ، بامیان و دیگر بخشهای هزاره‌جات دارد که با مخالفت و اعتراض والی مزار و روبرو می‌شود.

بازگشت بلخی به مزار، سخنان آتشین و حق‌طلبانه و رفتار و سلوک انسانی‌اش،

تشویق و ترغیب دولتمردان به عدالت و آزادی خواهی، سخنرانیهای متعدد در تکاپا، مساجد و محیطهای عمومی نه تنها مردم مزار شریف و شمال افغانستان را به تکاپو و جنب و جوش وامی دارد بلکه بزرگانی چون خواجه محمد نعیم قوماندان امنیه مزار شریف و عبدالله ملک یار والی مزار را به سوی بلخی جذب می کند. این بار حکومت ضمن سرزنش والی، خواستار سختگیری بیشتر در قبال بلخی و یا فرستادن او به کابل می شود. تهدیدهای پی در پی حکومت و در تنگنا قرار گرفتن والی مزار، او را مجبور می کند که موضوع را با بلخی مطرح کند. بلخی که هدفش اصلاح حکومت و آگاه ساختن مردم از حقوق شان است رفتن به کابل را می پذیرد. در این هنگام فرزند سوم بلخی یعنی صدیقه در سال ۱۳۲۸ ه. ش، در شهر مزار شریف به دنیا آمده است.

در اواسط سال ۱۳۲۸ ه. ش بلخی همراه با خانواده کوچک خود تحت مراقبتهای شدید حکومت وارد کابل می شود. با ورود به کابل، سریعاً دستگیر و سه شب در صدارت زندانی می گردد تا آنکه با دخالت بزرگانی چون میرعلی اصغر شعاع آزاد می شود به شرط اینکه در مسائل سیاسی کشور دخالت نکند اما بلخی در جواب می گوید: «سیاست روح من است و بدون دخالت در مسائل کشورم نمی توانم زندگی کنم» (نقل از صدیقه بلخی).

سکنا گزیدن بلخی در کابل، بیش از پیش برای حکومت مشکلاتی را ایجاد می کند. آنها به تصور اینکه بلخی در پایتخت کنترل می شود او را به کابل آورده اند در حالی که کابل به عنوان مرکز کشور، مرکزیت قیام عدالت خواهانه بلخی را عهده دار شده است.

نشستهای بلخی با جوانان و افراد تحصیل کرده، سخنرانیهای اخلاقی و سیاسی، دعوت به وحدت و دوری از تعصبات و اندرزهای عدالت خواهانه او در منابر و اجتماعات و تجمع مردم دور و بر او، حکومت را یک لحظه آرام نمی گذارد.

بلخی در کابل در کنار فعالیتهای حزب ارشاد، با همکاری عده ای از جمله میر علی اصغر شعاع، محمد حسین نهضت، محمدیوسف بینش، سید نبی مظفری، و

جوانان محصل و فعال مانند پروفیسور میر حسین هدّی و دکتر میر حسن ریاضی و دیگر جوانان، انجمن «شعاع میوند» را تأسیس می‌کند. اعضای این انجمن بیشتر به امور فرهنگی، ورزشی و ادبیات توجه داشته‌اند. آنها کتابخانه‌ای در کنار تکیه‌خانه میر اکبر آقا در چنداول داشتند که در قالب جلسات دعا و مباحثه در زمینه مسائل سیاسی و اجتماعی کشور نیز اظهار نظر می‌کردند. انجمن شعاع میوند بعد از زندانی شدن علامه بلخی تحت رهبری آقای شعاع به فعالیت خود ادامه می‌دهد آنها اغلب با علامه بلخی در زندان ارتباط داشته و پیامهای مهم بین‌شان رد و بدل می‌شود. تا اینکه در سال ۱۳۳۶ ه. ش میر علی اصغر شعاع نیز به زندان می‌افتد و در آنجا به شهادت می‌رسد.

بلخی در طول یک سال و نیم حضورش در کابل علاوه بر فعالیت در حزب ارشاد و همکاری با انجمن شعاع میوند، با اقشار مختلف مردم از ادیان، مذاهب و اقوام مختلف ارتباط و همیاری داشته است. هدف او وحدت و همبستگی مردم افغانستان و اصلاح در احکام نظام شاهنشاهی افغانستان بوده است. او خواهان جمهوریت و تداخل مردم در سرنوشت‌شان است. اشعار و سخنان به جا مانده از بلخی همگی مؤید این نوشتار هستند. بلخی یک منبری ساده و یک اسلام‌گرای متعصب نبوده است تمام سخنش بشریت بوده و اعتلای اخلاق و ایمان در بین مردم افغانستان در قالب وحدت و همبستگی آنها تفکری است که سالها برای آن مبارزه کرد.

سخنان واقعی و جذاب بلخی و توجه او به اقوام مختلف، تعداد زیادی از مردم را در کنار او جمع کرده بود بزرگانی از اقوام افغانستان، نظامیان و افراد دولتی، همه و همه در کنار بلخی جمع شده بودند. حال وقت آن رسیده بود که مردم در کنار هم به خواسته‌های خود برسند و زمینه انقلاب مردمی در اوایل سال ۱۳۲۹ ه. ش فراهم شده بود که با خیانت گل جان خان وردکی قیام به شکست انجامید و بزرگان این نهضت به زندان فرستاده شدند. آخرین نفر علامه بلخی بود او را چند روزی سخت تحت مراقبت داشتند تا فرار نکند و پنهان نشود غافل از آنکه بلخی با سخنان پرشور در آن

روزها عده‌ای دیگر را نیز با نظریات خود همراه ساخته بود. بالاخره در هفتم ماه حمل ۱۳۲۹ ه. ش والی و قوماندان امنیه کابل نزد علامه بلخی رفته و به او اطلاع می‌دهند که موظف به دستگیری علامه هستند اما اگر علامه بلخی می‌خواهد فرار کند به صدارت رفته می‌گویند ایشان را پیدا نکرده‌اند. علامه بلخی با این پیشنهاد موافقت نمی‌کند و می‌گوید: «من مرد ترس نیستم با شما می‌روم» (اکبرزاده، ۱۳۷۹: ۱۷).

بدین ترتیب سید اسماعیل بلخی و یازده نفر از یاران با وفایش به زندانی فرستاده می‌شوند که حدود پانزده سال بدون اثبات جرم به طول کشیده می‌شود. در شب اول دستگیری بلخی، جمعیت کثیری روبروی ولایت کابل جمع شده تحصن می‌کنند و خواهان آزادی بلخی و یارانش می‌شوند بعد از مدتی دو نماینده از سوی مردم به ولایت فراخوانده شده به نمایندگان گفته می‌شود: «ما چند سوال از آقای بلخی داریم و تا صبح آزاد خواهند شد از مردم بخواهید به منازلشان برگردند وگرنه به آنها تیراندازی خواهد شد». به این ترتیب مردم اغفال و پراکنده می‌شوند اما بلخی و یارانش به مدت چهل شبانه روز تحت بدترین شکنجه مورد استنطاق و بازجویی قرار می‌گیرند. آنها برای دو سال در محبس ولایت کابل در اتاقهای یک و نیم در دو متر همراه با زنجیر و زولانه بر دست و پای‌شان زندانی می‌شوند و حق ملاقات در این دو سال ندارند.

هیأت مستنطقین بلخی در محبس عبارت بودند از: محمدعارف خان وزیر دفاع، وزیر داخله، وزیر عدلیه، والی کابل، قوماندان عمومی، یک نفر از وکلای شورا، و ده نفر دیگر از افراد رتبه بالای دولتی که غلام‌مجتبی خان معین، به حیث منشی مستنطقین حضور داشته است (اکبرزاده، ۱۳۷۹: ۱۸).

تحقیقات از بلخی چهل شبانه روز ادامه دارد. در این مدت هفتاد ورق از سخنان او نوشته می‌شود. سخنانی که همگی بیان درد مردم و مشکلات موجود در کشور است. بلخی از تبعیض می‌گوید از نابودی سرمایه‌های مملکت از اختلافات طبقاتی و نژادی و هر آنچه مشکل مردم که او در سخنرانیهایش با آنها حرف زده است. او در ابتدای

استنطاق ابراز می‌دارد که: «این بازجویی به نفع شما نیست» (اکبرزاده، ۱۳۷۹: ۱۸). سخنان بلخی به حدی حقیقی و دردآور است که اشک از چشمان مستنطقین جاری می‌شود.

در پایان بازجویی بلخی از آنها می‌خواهد نسخه‌ای از این اظهارات به ظاهرشاه، نسخه‌ای به سازمان ملل، نسخه‌ای به شورای ملی و نسخه‌ای در اختیار مردم قرار گیرد اگر آنها مرا محکوم کردند من هم قبول می‌کنم. مستنطقین اوراق را نزد ظاهرشاه می‌برند شاه، سخن بلخی را تأیید می‌کند و می‌گوید: «هرچه او گفته است درست است ما هیچ دلیلی نداریم تا به مردم بیان کنیم که بلخی محکوم است ولی با این حال نمی‌شود او را رها گذاشت پس فعلا زندانی باشد» (اکبرزاده، ۱۳۷۹: ۱۹).

دو سال بلخی و یارانش در ولایت کابل به بدترین حالت محبوس می‌شوند آنها حتی حق ملاقات با خانواده خود را ندارند. بعد از دو سال زنجیر و زولانه از دست و پای آنها باز و اجازه ملاقات با فرزندان به آنها داده می‌شود. اولین ملاقات برای فرزندان بسیار سخت است. بعد از دو سال ملاقات پدری که هیچ اطلاع از او نداشته‌اند فقط با اشک و گریه سپری می‌شود. دل‌هایی که آرام نمی‌گیرد و حتی شوخیهای علامه با فرزندان آنها را تسلی نمی‌دهد. هرچند فرزندان علامه بلخی مانند پدر صبورشان، از آن دوران سخت کمتر سخن گفته‌اند و می‌گویند اما اندک سخنان آنها گواهی شکنجه‌هایی است که برای ملاقات پدر داشته‌اند آنها آخرین افرادی بودند که اجازه ملاقات می‌یافتند، سیلی‌هایی که برای دیدن پدر تحمل می‌کردند و انگشتانی که از شدت رنج و عذاب در روزهای ملاقات می‌جویدند و دهها اتفاق دیگر که بلخی و فرزندان سالهای سال تحمل کردند.

در سال سوم حبس، بلخی و یارانش به زندان مخصوص دهم‌زنگ منتقل می‌شوند این زندان حیاط کوچکی دارد که به یک دهلیز طولانی با دوازده اتاق دو در دو متر، منتهی می‌شود. از ابتدای دهلیز تا سلول زندانیان شش درب ورودی با قفلهای بزرگ قرار دارد و در نزدیکی درب ششم، محل اسکان حدود شش هفت عسکر محافظ

است جدای از آنکه عده‌ای نیز در محوطه، اطراف و پشت بام زندان مصروف نگهبانی هستند.

در اوایل سال ۱۳۳۸ ه.ش گروهی از اصلاح‌طلبان مخالف حکومت از جمله سرور جویا، داکتر محمودی، ملک‌خان وزیر مالیه وقت، صدیق‌خان مومند و برادرانش، علی‌اصغر شعاع و عده‌ای دیگر دستگیر و راهی زندان ولایت کابل می‌شوند. در زمان بازجویی، مستنطقین به دنبال راهی هستند تا رابطه این افراد را با بلخی پیدا کنند در حالی که نه سال از زندانی شدن بلخی می‌گذرد اما واهمه و ترس از او همچنان بر حکومت مستولی است. آنها شبانه بلخی را به ولایت کابل می‌آورند. شکنجه و بازجویی مجدد، از بلخی شروع می‌شود او همزمان با سایر دستگیرشدگان به شدت شکنجه می‌شود اما حاصلی نصیب مستنطقین نمی‌شود بنابراین بلخی را دوباره به زندان دهمزنگ باز می‌گردانند اما این بار دور از دوستانش در تک سلولی نمناک به صورت کوته قفلی در حالی که حق ملاقات ندارد محبوس می‌شود. چهار سال این وضعیت ادامه دارد. دوستان و خانواده از مرگ و زندگی بلخی بی‌خبر هستند. در این چهار سال فقط زغال یار بلخی است او با زغال بر در و دیوار سلول، شعرهای خود را یادداشت می‌کند. در این مدت بلخی حتی اجازه و امکان اصلاح سر و ریش و گرفتن ناخن را ندارد.

چهار سال بی‌خبری مردم از اوضاع بلخی آنها را بی‌تاب کرده است. کم‌کم زمزمه‌های اعتراضات بلند می‌شود و حکومت درصدد راه چاره‌ای دیگر بر می‌آید تا اینکه داوودخان از صدارت اعظمی کنار می‌رود و داکتر یوسف وزیر صنایع و معادن وقت به عنوان صدراعظم معرفی می‌شود. بلافاصله لویه جرگه تشکیل می‌شود نمایندگان خواهان آزادی بلخی و یارانش و تغییر اساسی در قانون می‌گردند.

به خانواده بلخی اجازه ملاقات داده می‌شود. در اولین فرصت وزیر داخله، قوماندان امنیه و والی کابل همراه با مدیر محبس دهمزنگ وارد تک سلول بلخی می‌شوند. بلخی را در وضعی می‌بینند که موی سر و ریشش تازانورسیده و ناخنهایش

به وضع عجیبی بلند شده است. وزیر داخله می پرسد: «آقا این چه حالی است؟» و بلخی با تبسم، زیرکانه می گوید: «گویا اصلاح سر و ریش من به شخص اول مملکت تعلق دارد و ایشان به دلیل مشغله زیاد فرصت این کار را پیدا نکرده اند» (اکبرزاده، ۱۳۷۹: ۲۴). ملاقات کنندگان بلخی را در جریان اتفاقات نو قرار می دهند و از او می خواهند برای اصلاح قانون، نظرات خود را ابراز کند. بلخی از آنها قلم و کاغذ می خواهد و یازده ورق در ارتباط با اصلاح قانون و توجه به وضع عامه مردم علاوه بر هفتاد ورقی که در ابتدای زندانی شدنش نوشته است به آنها تحویل می دهد. بعد از رفتن ملاقات کنندگان مدیر محبس با فردی برای اصلاح سر و ریش بلخی وارد سلول می شود بلندی موی علامه به حدی است که از آن چولی می بافند بعدها مرحوم عبدالهادی توخی قندهاری با اصرار فراوان آن را ده هزار افغانی از مدیر محبس خریداری می کند.

لویه جرگه ادامه می یابد در هشتم میزان ۱۳۴۳ ه. ش قانون اساسی تغییر می کند و نمایندگان در کنار قانون جدید، اسامی بلخی و یارانش را برای شاه می نویسند و آزادی آنها را درخواست می کنند. در شب نهم میزان اخبار ساعت هشت رادیو کابل ضمن اعلان تأیید قانون اساسی توسط شاه، عفو و بخشش دوازده زندانی را که به مدت چهارده سال و هفت ماه و یازده روز بی سرنوشت در زندان به سر می بردند اعلام می کند. با شنیدن این خبر غلغلۀ عجیب در بین مردم اوج می گیرد مردم به منزل بلخی سرازیر می شوند همه می دانند این دوازده نفر جز بلخی و یارانش کس دیگر نیست اما خانواده که شاهد شکنجه های مختلف بوده اند این خبر را به طور کامل باور نمی کنند. یکشنبه یازده میزان ۱۳۴۳ ه. ش در حالی که جمعیت عظیمی اطراف محبس جمع شده اند و خبرنگاران و عکاسان آماده ثبت این رویداد بزرگ هستند ساعت چهار بعد از ظهر بلخی و یارانش از زندان رها می شوند و با شور و شعف مردم و نثار گل توسط آنها به سمت منازل شان حرکت می کنند.

از همان لحظات اول آزادی ملاقاتهای شخصی و دولتی آغاز می شود. هیأت

کابینه، نمایندگان مجلس سنا و شورای ملی، دانشگاهیان، کسبه، روحانیون و طبقات مختلف مردم از هر دین و مذهب و قوم به دیدار بلخی می‌شتابند. روز سوم ظاهر شاه وزیر دربار را به منزل علامه بلخی می‌فرستد و ضمن ابراز تأسف از زندانی کردن او و دوستانش، خواهان ملاقات می‌شود به خاطر ازدحام جمعیت در منزل علامه، ایشان به همراه تعدادی از دوستان به دیدار شاه می‌روند تا از نزدیک در مورد مسائل مختلف گفت‌وگو کنند. شاه ضمن عذرخواهی از بلخی خواهان همکاری او در زمینه حل اختلافات مذهبی در پاره‌ای از مناطق حساس کشور می‌شود.

علامه بلخی بعد از یک ماه دید و بازدید مردم، دوباره فعالیت‌های خود را آغاز می‌کند. اولین منبر سیاسی - اجتماعی ایشان بعد از رهایی از زندان، در تکیه مرحوم میر اکبر آقا در چنداول بوده است. قابل ذکر است در سخنرانی‌های بعد از زندان علامه بلخی، اغلب صدر اعظم، اعضای کابینه، نمایندگان مجلس و خانواده سلطنتی شرکت می‌کردند چنانکه شاه به علامه می‌گوید: «فرزندم هر روز با من مجادله می‌کنند که با زندانی کردن آقای بلخی سالها افغانستان به عقب برگشته است» (نقل قول از مرحومه آمنه بلخی).

چندماه بعد علامه بلخی به دعوت ژنرال سید احمدخان گردیزی و درخواست دولت با حضور در جمع مردم گردیز به اختلافات شیعه و سنی آن منطقه پایان می‌دهد. سپس به درخواست مردم شهرهای دیگر، عازم مزار شریف، سرپل و هرات می‌شود. علامه ابتدا به مزار شریف می‌رود در نوروز ۱۳۴۴ ه. ش هنگام برافراشتن توغ زیارت سخی، به دعوت والی در مکان روضه مبارکه سخنرانی می‌کند (تصویر شماره ۲).

بعد از یک ماه راهی شهر هرات می‌شود. و به شدت مورد تقدیر مردم قرار می‌گیرد. در هرات روز جمعه در مسجد جامع سخنرانی می‌کند در این روز مردم شیعه و سنی هرات در کنار هم نماز جمعه می‌خوانند. و علامه بلخی علی‌رغم خواهش خطیب مسجد جامع هرات، امامت نماز را قبول نمی‌کند و به امامت خطیب مسجد جامع نماز را ادا می‌کند.

سال ۱۳۴۵ ه. ش برای رفع اختلاف اهل تشیع و اهل تسنن قندهار به این شهر می‌رود و آنها را با هم آشتی می‌دهد.

اواخر سال ۱۳۴۶ ه. ش از مسیر هرات و ایران به عراق برای سفر زیارتی عتبات عالیات می‌رود. در هرات، تایباد، تربت‌جام و فریمان به گرمی استقبال می‌شود. با وجود آنکه تحت کنترل ساواک است سه روز در مشهد می‌ماند و با والی تولیت آستان قدس رضوی و طلاب حوزات علمیه مشهد و مدرسه عباسقلی خان دیدار می‌کند. به تهران رفته و از آنجا به سوی عراق حرکت می‌کند.

در عراق یک روز در نجف، یک هفته در کاظمین و یک روز در کربلا می‌ماند با وجود استقبال طلاب و دوستانش آنها را موقتاً ترک و به سفر سوریه می‌رود. ده روز در سوریه اقامت دارد در آنجا نیز مورد تقدد دوستان قرار می‌گیرد. و با بزرگان سوریه ملاقات می‌کند. صبحها در خرابه شام و بعد از ظهرها در حرم حضرت زینب (س)، سخنرانی می‌کند و بعد از ده روز به عراق برمی‌گردد.

در نجف اشرف با اکثر مجتهدین دیدار می‌کند سعایت و مذمت عده‌ای از بخیلان باعث شده تا تعدادی از مجتهدین در ابتدا با او رفتار گرم نداشته باشند اما صحبت‌های شیرین بلخی چنان آنان را جذب می‌کند که ملاقات‌شان ساعتها دوام می‌کند و همگی بر اقتدار فکر، اندیشه و نبوغ او اعتراف می‌کنند و او را علامه می‌خوانند. علامه بلخی با مجتهدین به تبادل نظر درباره اوضاع کشورهای اسلامی و بیان مشکلات و مسائل جاری سیاسی در این ممالک می‌پردازد.

در نجف اشرف حسینیه و مدرسه علمیه حضرت سجاد را تأسیس می‌کند و با سخنان و کلام رسای خود در بین اساتید و طلاب حوزات علمیه نجف باعث حیرت همگان می‌شود.

عراق را ترک گفته به سوی شهر قم حرکت می‌کند. در شهر قم نیز به خوبی استقبال می‌شود در مراسمی آیت الله مکارم شیرازی قصد دارد قبل از علامه بلخی به معرفی او بپردازد بلخی وارد مجلس می‌شود و به خاطر کمبود وقت سریع بر منبر می‌رود این